

داغ‌گاه

غول شب، روی سیه شسته به قیر
خفته در نای سحر بانگ خروس
یکه تاز شب تار
کرده بر مسند ضحاک جلوس
آن که بگریخته از شب - متروک.
وان که مانده است در آن شب - محبوس.
گزمه آزاد و هنرمند اسیر
نسل سرگشته و تاریخ عبوس.

✱

«داغ‌گاهی است دل‌ام»
داغ‌گاهی است تن‌ام
داغ‌گاهی است سراسر وطن‌ام.
همه جا خدعه و خون
همه جا ترس و سکوت
همه جا جبر و جیون.

✱

کیست آن کس که نداند

شماره ۵ - ۵۹۸۶

که در این بحر هراس
که در این بحر سکوت
موج‌ها جوشان‌اند؟
موج‌ها منقلب از خشم و غرور
تشنه و منتظر توفان‌اند
تا برآرند ز دریای شبانگه شط‌نور.

۱۳۴۶